تحلیل و بررسی قوم سبأ از منظر قرآن کریم و تاریخ

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰٤/۲٦ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۸/۰٦)

مهناز مهدی زاده[۱]

سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

چکیده

داستان برای همه‌ی انسان‌ها قابل درک و فهم است و اعجاز قرآن در این است که سرگذشت اقوام را با شیواترین الفاظ و بهترین نظم و ترتیب بیان نموده است. به همین جهت یکی از مهم‌ترین اشارات قرآن در این رابطه به قوم سبأ است که هم در سوره‌ی نمل و هم در سوره‌ی سبأ ذکر این داستان آمده است. همچنین با توجه به ذکر این داستان قرآنی در متون تاریخی جنبه تاریخ نگارانه آن نیز مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی انجام شده و سعی شده با توجه به ذکر آیات قرآن و معانی آن تحلیل و عبرت‌هایی که می‌توان گرفت و تأثیرش در زندگی انسان‌ها به خصوص جوانان بپردازد که البته این پژوهش در نوع خودش جدید و بی‌بدیل است؛ بنابراین هدف از مطالعه سرگذشت اقوام و مطالعه قصص قرآنی، تکرار نکردن اشتباهات گذشتگان، آگاهی از رسالت انسان در جهان هستی و داشتن حیات طیبه و حرکت به سوی کمال است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، داستان‌های قرآنی، قوم سبأ و تاریخ و عبرت‌ها.

پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

مقال قرآن تأکید دارد که تاریخ گذشتگان، یک منبع شناخت و معرفت است و به انسان آگاهی و بینش می‌دهد. استاد مطهری نیز در این مورد می‌نویسد: «قرآن به‌طور صریح و قاطع تاریخ را برای مطالعه عرضه می‌دارد. پس تاریخ هم خودش یک منبع برای شناخت است ... یعنی بروید آثار تاریخی را مطالعه کنید و بعد ببینید که زندگی و جامعه‌ی بشر چه تحولات تاریخی پیدا کرده است.» (مطهری، ۱۳۷۷: ۷۸)

هیچ کتابی اعم از کتب مقدس یا کتب دیگر نیست که تاریخی به قدمت و در عین حال تاریخچه‌ای به روشنی قرآن داشته باشد. امروزه حتی اسلام شناسان اذعان دارند که رقیبانه یا

۱) استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فرهنگیان واحد بنت‌الهدی صدر فردوس، ایمیل: mahdizade.mahnaz@yahoo.com

به ندرت خصمانه به فرهنگ اسلام و تاریخ قرآن می‌نگرند؛ به این حقیقت که قرآن بی افزود و کاست همان است که در زمان حیات رسول (ص) توسط کاتبان وحی با نوشت افزارهای ســاده و ابتدایی نوشته شده و ســرانجام در عصر عثمان بیش از بیست و هشت هجری به صورت مدون و به نام مصحف امام در پنج یا شش نسخه، به خط کوفی فاقد نقطه و نشان و علامات اعراب و سجاوندی نوشته شده و به اقطار و مراکز فرهنگی و سیاسی مهم جهان اسلام ارسال شده است.

«داســتان به مفهوم گسترده‌ی آن پدیده‌ای اســت هنری که ساختار هندسی ویژه‌ای دارد. داستان نویس، یک یا چند حادثه و نیز وضعیت‌ها، شخصیت‌ها و محیط‌ها را برمی‌گزیند و آن‌ها را به زبانی تعبیر می‌کند.» (بستانی، ۱۳۸۶، ۱: ۱۳)

شــیوه‌ی نقل داســتان در قرآن ارائه‌ی تصویــری کاملاً واقعی و صــادق از حوادث و سرگذشت‌های عبرت آمیزی است که خداوند توانا آن‌ها را در قالب هنری و با بیان، اسلوب و تصویرگری‌های زنده و پویا دوباره احیا کرده است. قصّه در قرآن خبر و سرگذشت حق، واقع و صادقی است که خداوند علیم برای تقویت روش هدایت، عبرت و تفکر بشر آن را با بیانی موجز نقل کرده اســت. لذا در موضوع، شخصیت، حوادث و سایر عناصر داستانی قرآن، تخیّل و آفرینش ذهنی راه ندارد و آن چه هســت جز حقیقت نیســت. در قصّه‌های قرآن آفرینش هنری تنها به نحوه‌ی بیان قصه‌ها برمی‌گردد.» (عباس نژاد، ۱۳۸۵: ۴۳۹-۴۴۱ با تلخیص و تصرف)

در پاســخ به این ســؤال که چرا قرآن در طرح حقایق خود بیشتر از زبان و قالب داستان استفاده کرده است؟ باید گفت در درجه‌ی نخست پاسخ این سؤال به هدف نزول قرآن باز می‌گردد. قرآن کتابی است که برای هدایت انسان نازل شده و همه‌ی طبقات را صرف نظر از ویژگی‌های فردی، اجتماعی، فرهنگی و ... مورد خطاب قرار می‌دهد؛ از این‌رو باید زبانی را انتخاب کند که برای همگان قابل فهم و دارای جاذبه باشد.

ولی شاید اوّلین کتابی که به‌طور مستقل به موضوع داستان‌های پیامبران پرداخته، کتاب «قصص‌الانبیاء» ابواســحاق ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری، نگاشته شده در قرن پنجم باشــد. در دوران بعدی هم توجّه به این موضوع ادامه داشــت ولی اوج توجهات و کثرت تألیفات به قرن اخیر برمی‌گردد؛ به طوری که آثار نگاشــته شده با این موضوع در سده‌ی گذشته با تمام دوران پیش از آن برابری کرده و بلکه افزون‌تر است. راجع به ضرورت و اهمیت تحقیق نیز گفته شــده انســان‌ها دائماً نیاز به تفکر و یادآوری دارند، چون فراموش کارند. تعداد زیاد پیامبران الهی مؤید این موضوع اســت. به نظر می‌رسد موضــوع بیان عبرت‌های قــرآن از دیدگاه‌های گوناگون با بیان‌هــا و قلم‌های متفاوت ضرورت دارد.

پیشینه پژوهش

در رابطه با ابعاد مختلف قرآن کریم از جمله قصص قرآنی وبلاغت و مضامین قرآن و... تحقیقات بی شماری صورت گرفته است پژوهشگران و ادیبان زیادی در قالب کتاب، مقاله، رساله و ... به بررسی زیبایی های ادبی و بلاغی و تاریخی قرآن کریم پرداخته اند. همچنین مقالاتی در رابطه با قوم سبا از منظر قرآن نگاشته شده که از این میان میتوان به چند نمونه اشاره کرد:

۱- قوم سبا و سد مارب نوشته آقای مسعود عباسی جاهد، بشارت، پرتال جامع علوم انسانی، شماره ۵۹، سال ۱۳۸٦

۲- در پژوهشکده باقر العلوم در قسمت مقالات علوم انسانی و اسلامی مقاله ای تحت عنوان قوم سبا نوشته ی آقای علی محمودی ذکرشده که راجع به موقعیت جغرافیایی قوم سبا و سد مارب مطالبی آمده است

۳- درفصل نامه ی هفت آسمان دوره ۱۷، تابستان ۱۳۹٤، صفحه ۱۰۹ تا ۱۲٦، مقاله ای تحت عنوان حاکمیت زن از نگاه عهد قدیم و قرآن کریم با تکبه بر داستان ملکه سبا نوشته خانم فاطمه عقیلی آورده شده است.

در کل مقالات زیادی درباره پیامبر قوم سبا، حضرت سلیمان و علت عذاب قوم سبا و سدمارب العظیم وعلت انحطاط قوم سبا نوشته شده ولی پژوهش و تحقیقی که درباره قوم سبا و تاریخ آن ها به طور کامل و جامع نگاشته نشده و می توان گفت این مقاله کار نسبتا جدید و کاملی است که هم داستان این قوم و سد مارب و نحوه حاکمیتشان و پیامبرشان حضرت سلیمان(ع) و حتی چکونگی ایمان آوردن این قوم بدست سلیمان نبی(ع) و سرانجام انحطاط آن ها به طور کامل و مختصر تحقیق شده که در نوع خودش جدید می‌باشد.

سوال تحقیق:

تحلیل و بررسی قوم سبا از منظر قرآن کریم و تاریخ چگونه صورت گرفته است؟

۲. ادبیات پژوهش

۲. ۱. قوم سبأ در عهد قدیم-تورات

در کتاب تورات در مورد قوم سبأ فقط از دیدار ملکه بلقیس با سلیمان گزارشی آمده که چون بلقیس از شهرت سلیمان باخبر شد به اورشلیم سفر کرد و با خود ادویه و جواهرات آورد و در حدود چهار تن طلا را به سلیمان تقدیم کرد. زمانی که هدایا را به سلیمان اهدا کرد، سلیمان نپذیرفت و هدایایی بهتر از آنچه که بلقیس آورده بود را به او داد و چون پیامبران هدایا را نمی‌پذیرفتند، بلقیس دانست که او از انسان‌های پاک و برگزیده و از پیامبران

فصلنامه مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم
سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

الهی اســـت که مردم را به راه راست هدایت می‌کند. (کتاب مقدس، عهد قدیم، کتاب دوم تواریخ، بخش نهم)

۲. ۲. قوم سبأ در متون تاریخی و تفسیری

«مردمان شبه جزیره‌ی عربستان به دو قسمت عمده تقسیم می‌شوند:

قحطانی‌ها که در خاک یمن و زمین‌های مجاور آن ســـکونت داشـــته‌اند و نسب آنان به قحطان یا یقطان بن عامر و ارفخشاد و سام منتهی می‌گردد.

اســـماعیلی یا عدنانی که در حجاز و نجد و اراضی میانه‌ی جزیره‌ی عربســـتان سکونت دارند و نژادشان به ابراهیم و هاجر می‌رسد. این‌ها را عدنانی، مضری، معدی نیز می‌گویند. چون نام یکی از نیاکان آنان عدنان- مضر- معد بوده است.

و چون خـــاک یمن حاصل‌خیز بـــوده، قحطانی‌ها زودتر از عدنانی‌ها متمدن شـــده‌اند. دولت‌های حمیر، سبأ، کهلان و غیره از میان اقوام قحطانی برخاسته و با فرعون‌های مصر و پادشاهان بابل و آشور همزمان بوده‌اند. از شهرهای نامی آنان مأرب، صنعا و سبأ می‌باشد.» (زیدان، ۱۳۸٤: ۸)

قســـمت جنوبی شـــبه جزیره از قرن‌ها پیش از میلاد دارای حکومت‌هایی بوده است، امّا وضع دقیق آن‌ها هنوز هم به درستی روشن نیست. در میان این دولت‌ها سبأ دارای اهمیّتی خاص است و چنانکه جنوب شبه جزیره‌ی عربستان مرکز تأسیس حکومت‌ها بوده است، ســـبأ در بین دولت‌های جنوبی حکومت بزرگ منطقه به شـــمار رفته است. قدرت سیاسی و نظامی و بازرگانی ســـبأ توانست به تدریج حکومت‌های پراکنده‌ی جنوب را زیر پوشش حکومت مســـتقل و گسترده‌ی خود در آورد و دامنه‌ی سلطه‌ی خود را تا به آفریقا بکشاند. «سبائیان تقریباً نُه قرن بر این منطقه حکومت کردند و منطقه‌ی نفوذ خود را گسترش دادند و راه بازرگانی اقیانوس هند به دریای سرخ را در دست گرفتند. ادویه‌ی هند و دانه‌های معطر یمن (کندر) از طریق باب المندب به دریای ســـرخ و از آن جا به خلیج عقبه و کنار دریای متوسط می‌رفت. دولت سبائیان تا یکصد و پانزده پیش از میلاد دوام یافته است.» (شهیدی ۱۳۸۳؛ ۹ - ۱۲ با تلخیص)

«فرســـتادگانی که بطلمیوس دوم و پادشـــاهان موریا، چندره گوپتا و اسوکا، نزد یکدیگر روانه می‌کردند و زنان و گاوان و مرمر هندی که بطلمیوس در رژه‌ی دسته‌های پیروزی خود در ۲۷۱ ســـال پیش از میلاد نمایش می‌داد، شاید همه در بندرهای سبائی با کشتی فرستاده می‌شدند.» (حورانی، ۱۳۳۸: ۲۹)

همچنین «راه خشـــکی از یمن به سوریه که از میان بیابان به موازات دریای سرخ کشیده شده، در آن زمان به وسیله‌ی سبائیان به کار می‌رفته است.» (همان:۱۰)

گرچه ساکنین عربستان جنوبی در طول تاریخ قبل از اسلام ممالکی مانند معین، سبأ، قتبان، اوسان، حضرموت و حمیر پدید آورده‌اند، امّا مشهورترین، نیرومندترین و طولانی‌ترین آن‌ها تمدن سبأ است.

حکومت سبأ ابتدا به دست مکرب‌ها یا کاهنان در میان سال‌های ۱۰۰۰ ق.م تا ٤٥٠ ق.م و پایتخت آن «صرواح» بود. آنگاه حکومت از مکرب‌ها به ملوک سبأ و پایتخت به مأرب انتقال یافت و در این دوران بنای سد عظیم و تاریخی مأرب صورت گرفت. در پایان دوره‌ی قبل از اسلام، ایرانیان به سرزمین سبأ لشکرکشی می‌کنند و حکومت ایران جای حکومت حبشی را می‌گیرد.» (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۸، ۳۱٦ – ۳۱۸ با تلخیص)

«لشـــکریان انوشیروان و حکامی که وی بر یمن گماشت با قریش حُسن سلوک به خرج می‌دادند و آنان را تقویت می‌کردند و کعبه را محترم می‌شـــمردند و بعضی بنای شـــادروان کعبه را به انوشـــیروان نســـبت می‌دهند. مقتضیات سیاسی نیز ایجاب می‌کرد که انوشیروان چنین رویّه‌ای را پیش گیرد؛ زیرا در مقابل مسیحیان ساکن عربستان که روابط دینی، ایشان را با روم می‌پیوسته انوشیروان هم بایستی از قریش و کعبه طرفداری کند و آنان را با دولت ایران موافق ساخته برای کمک در لشکرکشی‌های او به روم یا حفظ کاروان تجارت ایران از همراهی ایشان استفاده نماید.» (خزائلی، ۱۳۷۸: ۱٦۰)

«و بعضی از مفســـران گویند که شهر سبأ یک شهر نبود، بلکه دوازده شهر بود که همه‌ی این دوازده شهر آباد بودند با سدها و بندها، مهار و گردآوری آب، جوی‌های روان و باغات پر میوه و همه‌ی این دوازده شـــهر را حصاری بود یک فرسنگ در یک فرسنگ، با مردمانی ثروتمند با خواســـت و مال فراوان. چون ناسپاســـی کردند و شکر نگزاردند، خدای تعالی دوازده پیامبر برایشان فرستاد تا آنان را به پرستش خدای تعالی و شکر نعمت‌های فراوانی که آنان را بود آگاه سازند. پس این دوازده پیامبر گفتند: این نعمت‌ها را خدای به فضل و بزرگی خویش به شما داده است، بخورید و خدای عزّوجل را از این همه نِعَم و فراوانی شکرگزار باشید ... ایشان گفتند: این نعمت‌های ما از خدای نیست. پس روی از پیامبران بگردانیدند و به گفته‌ی آنان گوش ندادند و ایمان نیاوردند. هر چه آن پیامبران آنان را بگفتند و نصیحت کردند و دعوت نمودند، ســـود نداشت. پس خدای تعالی چون این نافرمانی از آنان دید و دانست دعوت آنان برای شکرگزاری سودی ندارد، همه‌ی آن نعم را برایشان زوال گردانید.» (نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۱۰)

«حال ســـلیمان چنان بود که چون بر تخت خود می‌نشست، همه‌ی پرندگانی که خداوند رام او کرده بود، می‌آمدند تخت نشین و کسانی را که بر فرش‌های اطراف آن نشسته بودند، زیر ســـایه بال‌های خود می‌گرفتند تا از جای استقرار او (هدهد) خورشید به دامان سلیمان تابید. سلیمان سر برداشت و همان‌طور که خداوند در قرآن حکایت فرموده است، گفت: مرا چه شده که هُدهُد را نمی‌بینم.» (بحرانی، ۱۳۸۹، ۷: ۱۸)

«عبدالله بن عباس گفت: سبب تفقّد سلیمان هُدهُد را آن بود که جای هُدهُد برابر چشم سلیمان بود، آنجا که اگر از جای خود برفتی آفتاب در چشم سلیمان افتادی. چون هُدهُد برفت جای از او خالی ماند. آفتاب بر روی و چشم سلیمان آمد. او گفت: ﴿مَا لِيَ لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ﴾ (نمل: ٢٠) عریف مرغان را بخواند -کرکس را- و گفتند: عقاب را و گفت: هدهد کجا رفته است؟ گفت: یا رسول الله! من ندانم و من او را نفرستاده‌ام جایی. سلیمان عند آن خشم گرفت گفت: ﴿لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً﴾ (نمل: ٢١) آنگه عقاب را بخواند و گفت: برو هدهد را بجوی و پیش من آر. عقاب هوا گرفت. چندانی در هوا برفت که همه‌ی زمین در پیش او بود چون طبقی در پیش یکی از ما. در نگرید از چپ و راست. نگاه کرد هُدهُد را دید که از جانب یمن می‌آمد. آهنگ او کرد. چون به او رسید خواست تا به چنگال به او یازد. هُدهُد گفت: بـه آن خدای که تو را این قوّت داد و مرا اسیر و ضعیف تو کرد که رحمت کنی بر من ضعیف و مرا نرنجانی! عقاب دست بداشت و گفت: وَيحَكَ! سلیمان سوگند خورده است که تو را عذابی سخت کند تا بکشد. گفت: چیزی دیگر نگفت؟ گفت: بلی. گفت: یا حجّتی روشن بیاورد. گفت: من دانستم که سلیمان پادشاهی عادل است، ظلم نکند و روا ندارد که به ناحق عذاب کند. من حجتی روشن دارم. آنگه برفتند به یک جای تا پیش سلیمان شدند. عقاب پیش رفت و گفت: آوردمش یا رسول‌الله! گفت: بیارش. هُدهُد پیش تخت سلیمان پر در پای افکند و بر زمین می‌کشید به تواضع و مذلّت تا پیش سلیمان رفت. سلیمان سر او بگرفت و او را پیش کشید و گفت: کجا بودی؟ من امروز تو را عذابی کنم که عبرت جهانیان شوی! هُدهُد گفت: یا نبی‌الله! یاد کن آن روز که تو پیش خدا بایستی. چون سلیمان این بشنید، رویش زرد شد و دست از او بداشت. گفت: آخر کجا بودی؟» (ابوالفتوح رازی، ١٣٧٦، ١٥: ٢٩و ٣٠)

«آورده‌اند که چون هُدهُد باز آمد و عذر خویش بگفت، سلیمان گفت بنگرم تا این عذر که می‌آری راست است یا دروغ، اگر دروغ است تو را عذابی سخت کنم. جبرئیل امین آمد آن ساعت از درگاه عزّت که: یا سلیمان مر آن مرغک ضعیف را تهدید می‌کنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست می‌گویی یا دروغ؟! یا سلیمان از مرغی ضعیف به عذری ضعیف چرا بسنده نکنی و به درخواست صدق از وی چه تهدید کنی؟ چرا از ما نیاموزی معاملت با بندگان؟ آن کافر بینی که در دریا نشیند در کشتی و باد کژ بر آید و آن کشتی در تلاطم امواج افتد؟ کافران از غرق بترسند، بت را بیندازند و به زبان عذر دروغ آورند. چون از دریا بیرون آیند و از غرق خلاص یابند، دیگر باره بت پرستند و به کفر خویش باز گردند. من به دروغ آن‌ها ننگرم و آن عذر دروغشان بپذیرم و از غرق نجات دهم. یا عجب! از کافر دروغ زن، عذر می‌پذیرم و به دروغ و خیانت او ننگرم، چه گویی مرد مسلمان که عذر آرد به گناه خویش از سر صدق و ایمان خویش، چو عذرش نپذیرم.» (میبدی، ١٣٨٩، ٧: ٢١٤ و ٢١٥)

قوم سبأ در ادبیات عرب تجلّی بسیار کرده و پند و مَثَل بسیاری از داستان آنان گرفته شده

که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«أیدی سبأ» در پراکندگی به دست‌های سبأ مثل زنند و گویند: ذهبوا اسیدی سبأ، یعنی پراکنده شدند و رفتند؛ و اصل آن مربوط به داستان سبأ و سیل عَرِم است که آن سرزمین را ویران کرد و مردمان آن را پراکنده ساخت.» (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۶: ٥٦)

«فَأرۃُ العَرِم»: هر ناتوان که بتواند کاری بزرگ انجام دهد یا حقیر خواری که امری سترگ از او سر بزند یا زیان و گزندی عظیم را سبب شود به موش عرم مانند کنند.

جاحظ گفته: مردم گمان ندارند که سبب ویرانی سرزمین سبأ سیلی بود؛ و امّا سبب تراویدن آب و شکستن بند آب نیز موشی بود. خداوند فرموده: ﴿فأرسَلنا عَلیهم سَیَل العَرِم﴾ (سبأ: ١٦) و عَرِم عبارت بود از بندی که مردم ساخته بودند تا سیل نیاید و مردم را از میان نبرد، امّا موشی آن را سوراخ کرد تا شگفتی عظیمی باشد. همان‌سان که آب طوفان (نوح) از چاله‌ی تنوری جوشید تا مایه‌ی عبرت و پند استواری باشد. حکم بن عمرو البَهرانی درباره‌ی این موش گفته:

خَرقت فأرۃٌ بأنف فَئیلِ　　عَرِماً مُحکَمَ الأساس بصخرِ
فجّرته و کان جِیلانُ عنهُ　　عاجِزاً لو یَرومه بعَد دهرِ

یعنی: موش با پوز ناتوان خود بندی را که پی آن با سنگ‌های درشت استوار شده بود سوراخ کرد، بندی که کارگران بسیار سلطان اگر می‌خواستند آن را ویران کنند حتی پس از روزگاری دراز از آن کار ناتوان می‌ماندند.» (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۶: ٤٠٣)

٢. ٣. سرگذشت قوم سبأ در قرآن

از قوم سبأ در دو سوره‌ی قرآن کریم یاد شده است؛ نخست در سوره‌ی نمل و در رابطه‌ی برخورد سلیمان با ملکه آن سرزمین و دیگر در سوره‌ی سبأ در مورد فراوانی نعمت در این سرزمین و کفران نعمت سبائیان.

قوم سبأ جمعیتی بودند که در جنوب شبه جزیره‌ی عربستان می‌زیسته و دارای تمدنی درخشان بوده‌اند. ناحیه‌ی جنوبی عربستان دو ویژگی منحصر به فرد نسبت به دیگر مناطق آن داشته و دارد. نخست وضعیت آب و هوایی متفاوت و بارندگی بیشتر و دیگر موقعیت جغرافیایی خاص. کاروان‌های تجاری هند که به مقصد شام و اروپا بارگیری کرده، یا در بنادر یمن باراندازی کرده و سپس بقیه‌ی مسیر را در خشکی و در حاشیه‌ی دریای سرخ می‌پیمودند و یا از طریق باب المندب و دریای سرخ خود را به مدیترانه می‌رساندند که در صورت دوم نیز یمنی‌ها در متن این ترانزیت بودند.

«خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی‌رغم این آمادگی، چون رودخانه‌ی مهمی نداشت از آن بهره‌برداری نمی‌شد. باران‌های سیلابی که در کوهستان‌ها می‌بارید، اغلب در

دشت‌ها به هدر می‌رفت. برای غلبه بر این مشکل مردم این ناحیه به فکر سدسازی افتادند و سدهایی بنا نمودند که از همه مهم‌تر و پرآب‌تر سد «مأرب» بود. مأرب شهری بود که در انتهای دره‌ی بزرگی قرار داشت و سیل‌های عظیم کوه‌های صراة از کنار آن می‌گذشت. در دهانه‌ی این درّه و دامنه‌ی دو کوه «بلق» سد عظیم و مستحکمی بنا کرده و مجاری مختلف آب در آن ایجاد نمودند.» (ملبوبی، ۱۳۷٦: ۱۰۵)

به زودی ذخیره‌ی آب پشت سد زیاد شد، طوری که با استفاده از آن توانستند باغ‌های بسیار زیبا و کشتزارهای وسیع ایجاد کنند. قریه‌های آباد این سرزمین تقریباً به هم متصل بود و سایه‌های گسترده‌ی درختان دست به دست هم داده و میوه‌های فراوانی بر شاخسار آنان ظاهر شده بود. وفور نعمت آمیخته با امنیت، محیطی بسیار مرفّه برای زندگی آنان آماده ساخته بود. ﴿لَقَدْ کَانَ لِسبأ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمَالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ﴾ (سبأ: ۱۵) امّا آنان قدر این همه نعمت را ندانسته، خدا را به دست فراموشی سپرده و به کفران نعمت مشغول شدند. همچنین به فخرفروشی پرداخته و به اختلافات طبقاتی دامن زدند. از جمله مواردی که درباره اهالی یمن و صاحبان سد آمده، این که آن‌ها مغرور شده و بدمستی کردند و از پروردگار درخواست کردند مقداری از باغ‌ها را خشک کند تا فقرا نتوانند از آن استفاده کنند، مشکلی که بسیاری از اشراف دچار آن هستند.

آن‌ها از پروردگار خواستند سفرهایشان را طولانی کند تا آن‌هایی که مرکب ندارند نتوانند به باغ‌های عظیم آن‌ها دسترسی داشته باشند. گویی سفر از افتخارات و نشانه‌ی قدرت و ثروتشان بود. آن‌ها با این عملشان به خودشان ستم کردند و قرآن می‌فرماید: «آنان را چنان مجازات کردیم وزندگی‌شان را در هم پیچیدیم که ایشان را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم. آنان چنان متلاشی شدند که هر گروهی به سویی رفتند و به‌گونه‌ای از هم دور شدند که اگر می‌خواستند یکدیگر را پیدا کنند، یک عمر باید در سفر باشند» این صحنه با زبان حال می‌گوید: «سرزمین وجود انسان نیز چنین است که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده و همان چیزی که یک روز مایه‌ی حیات و آبادانی اوست روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.» (مکارم شیرازی، المیزان، تفسیر سوره‌ی سبأ، جلد ۱۸: ٤٦٨)

موش‌های صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست به دیواره‌ی این سد خاکی روی آورده و آن را از درون سست کردند. ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره‌های سد که دیگر قادر به تحمّل فشار سیلاب نبود، یک مرتبه درهم شکست و آب‌های بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت و تمام آبادی‌ها، باغ‌ها، کشتزارها و چهارپایان را تباه کرد و خانه‌های مجلل را ویران نمود. دیری نپایید که آن سرزمین آباد به صحرایی خشک و بی‌آب و علف مبدّل شد و از آن همه باغ‌های خرّم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ «اراک» و «شوره گز» و اندکی درخت «سدر» بر جای ماند.

﴿فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ﴾ (سبأ: ١٦)

و این عقوبت ناسپاسان است.

﴿ذلِکَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِی إِلاَّ الْكَفُورَ﴾ (سبأ: ١٧)

موضوع دیگری که مربوط به سرگذشت قوم سبأ در قرآن می‌شود، دیدار ملکه‌ی آنان با حضرت سلیمان (ع) است، بی‌آنکه نام ملکه را بیان کرده باشد، ولی مفسران گفته‌اند نام وی بلقیس و از دختران خاندان تُبّع بوده است.

جریان بر طبق روایت قرآن بدین صورت بوده است که روزی سلیمان نبی از وضعیت هدهد جویا شد، ولی او را نیافت و گفت: چرا هدهد را میان پرندگان نمی‌بینم؟ آیا هم اکنون که از او جویا شدم، ناپیداست یا قبلاً که من در جریان نبوده‌ام غایب گشته است؟ از این گذشته، چگونه بدون اطلاع من رفته است؟ آثار خشم و نگرانی در چهره‌ی سلیمان هویدا شد و تصمیم گرفت هدهد را به تناسب گناه او، عذابی سخت دهد یا بکشد و اگر دلیلی واضح و روشن بیاورد که بیانگر عذر او در آن غیبت باشد، از او بگذرد. غیبت هدهد چندان طول نکشید و پس از مدتی نزد حضرت سلیمان (ع) بازگشت و بدو گفت: من از ماجرایی اطلاع یافته‌ام که شما از آن بی‌خبرید؛ از کشور سبأ نزد شما بر می‌گردم و خبری دقیق برایتان دارم. سلیمان به او اجازه داد تا آنچه را دیده، باز گوید. هدهد گفت: در آن کشور بانویی را دیدم که فرمانروایی می‌کرد و از تمام وسایل و ابزار قدرت و انواع نعمت‌ها برخوردار بود و تختی بزرگ و زرین داشت که به انواع جواهرات آراسته بود، ولی با وجود نعمت‌هایی که خداوند به مردم آن کشور ارزانی داشته بود، نعمت‌های خدا را سپاس نمی‌گفتند و وی را پرستش نمی‌کردند، بلکه خورشید را می‌پرستیدند و به جای خدا در برابر آن سجده می‌کردند.

شیطان آن‌ها را فریب داده و دل‌های آن‌ها را از راه مستقیم منحرف ساخته بود و از سجده بر خدایی که تنها وی سزاوار پرستش است بازداشته است؛ همان خدایی که از آسمان باران می‌فرستد و از دل زمین گیاه می‌رویاند و به نیت‌هایی که در سینه‌هاست و اعمالی که از انسان سر می‌زند واقف و آگاه است. خداوندی که جز او معبودی نیست و او صاحب عرش باعظمت و ملک بی‌نهایت است. آنگاه که هدهد سخنان خود را به پایان رساند، سلیمان به او پاسخ داد: به زودی در مورد مطالبی که گفتی، تحقیق و بررسی خواهیم کرد تا مشخص شود آیا صادقانه سخن می‌گویی و یا سخنانت دروغ و برای فرار از مجازات است، بر مبنای حقایقی که روشن شود، درباره‌ی تو حکم و داوری خواهم کرد.

﴿وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِیَ لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ، لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ، فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ، إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَـيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ

فصلنامه مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم
سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لاَ یَهْتَدُونَ، أَلاَّ یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ، اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِینَ﴾ (نمل: ۲۷–۲۰)

برای این که حقیقت گفته‌ی هُدهُد روشن شود، سلیمان به او نامه‌ای سپرد و فرمان داد آن را نزد بلقیس بیفکند و سفارش نمود که مراقب او و قومش بوده و به سخنانی که در مورد نامه رد و بدل می‌کنند، گوش فرا دهد. هُدهُد به پرواز درآمد و نامه‌ی سلیمان را به کشور سبأ برد و مقابل بلقیس افکند. بلقیس نامه را برگرفت و آن را گشود و مطالب آن را خواند و سپس سران و بزرگان مملکت خویش را گردآورده و به آن‌ها گفت: ای قوم، این نامه از سلیمان پادشاه به من رسیده و متن آن چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم، بر من برتری نجویید و تسلیم امر من شوید. پس از خواندن نامه، بلقیس سخن خود را متوجه درباریان اطراف خود کرد و نسبت به موضوع این نامه با آن‌ها به مشورت پرداخت و به آن‌ها گفت: نظر خود را در مورد این امر مهم بیان کنید، زیرا در این مورد من جز با مشورت شما دستوری صادر نمی‌کنم. حاضران به وی پاسخ دادند: ما از توان و قدرت فوق‌العاده و نیروی فراوانی برخورداریم و برای نبرد آمادگی کامل داریم، ولی تصمیم را به شما وامی‌گذاریم، هرگونه دستور دهید فرمان خواهیم برد. ﴿اذْهَبْ بِکِتَابِی هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا یَرْجِعُونَ، قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیمٌ، إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، أَلاَّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونِی مُسْلِمِینَ، قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا کُنْتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّی تَشْهَدُونِ، قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُرِی مَا ذَا تَأْمُرِینَ﴾ (نمل: ۳۳–۲۸)

بلقیس احساس کرد که قوم او به جنگ تمایل دارند. او رهبری عاقل و اندیشمند و دوراندیش بود؛ لذا خواست زیان و خسارت‌های جنگ را به ویژه بر طرفی که شکست بخورد، برای آنان روشن سازد، از این رو به آنان گفت: هر گاه پادشاهان برای جنگ و نبرد وارد کشوری شوند آن را ویران ساخته و هر آن چه در آن جا هست از بین می‌برند و به مردم آن سامان اهانت روا می‌دارند؛ بنابراین اگر آنان بر ما پیروز شوند، این‌گونه با ما رفتار خواهند کرد و سپس نظریه‌ی خود را ابراز داشته و گفت: من تصمیم دارم فرستادگانی همراه با هدایایی ارزشمند نزد سلیمان و قوم او بفرستم و منتظر تأثیر هدایا در دل آنان باشم، اگر سلیمان این هدایا را بپذیرد مشخص می‌شود که او پادشاه است و به آنچه پادشاهان خرسند می‌شوند، شادمان می‌گردد و اگر پیامبر باشد آن‌ها را پذیرا نشده و به چیزی جز ایمان آوردن ما به آیینش راضی نخواهد شد.

از سویی فرستادگان ما با اخبار دقیقی که از قدرت و توان او کسب می‌کنند، نزد من باز خواهند گشت. هیئت اعزامی بلقیس با هدایای بسیار ارزشمندی رهسپار فلسطین شدند. این گروه وقتی به آن سامان رسیدند، مملکتی بزرگ و پهناور و کاخ‌های باشکوه و لشکری

سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

انبوه ملاحظه کردند که کشـــور سبأ در برابر آن ناچیز بود. هنگامی که فرستادگان بلقیس به دربار ســـلیمان بار یافتند هدیه‌ی بلقیس را به او تقدیم داشتند، ولی سلیمان آن را نپذیرفت؛ زیرا وی به طمع مال و دارایی و هدیه، نامه نفرستاده بود، بلکه سلیمان خواسته بود به خدا ایمان آورده و از دین او پیروی کرده و دست از پرستش خورشید بردارد.

از این‌رو ســـلیمان فرســـتادگان را مخاطب ســـاخت و فرمود: آیا برای من مال به هدیه آورده‌اید، حال آن که خداوند بهتر از اموالی که به شما داده به من عنایت کرده است؛ چنان که به من مُلک و ســـلطنت بخشید و جن و انس و باد و پرندگان را مسخّر من گرداند و به من نبوّت و پیامبری عطا کرد، لذا من طمعی در مال ندارم، بلکه خواهان هدایت شما هستم. سپس رئیس فرستادگان را مورد خطاب قرار داد و گفت: نزد قوم خود باز گرد و هدایا را بر گردان و آنچه درباره‌ی مملکت و قدرت و توان ما و پرستشی که برای خدا انجام می‌دهیم مشـــاهده کردی، به اطلاع آنان برســـان. اگر فرمان برده و ایمان آوردند که نجات یافته‌اند و اگر بر کفر خود باقی بمانند، با ســـپاهی گران به نبرد آنان خواهیم آمد که توان مقاومت در برابر آن را نداشته باشند و آن‌ها را از شهرشان به صورت اسیران و بردگان، خوار و ذلیلانه بیرون خواهم راند. ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ، وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ، فَلَمَّا جَاءَ سُلَیْمَانَ قَالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِیَ اللَّهُ خَیْرٌ مِمَّا آتَاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ، ارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاَ قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾ (نمل: ۳۷-۳۴)

فرستادگان بلقیس بازگشتند و ملکه‌ی خود را در جریان مشاهداتی که از قدرت و شوکت سلیمان و نپذیرفتن هدایا داشتند، قرار دادند و تأکید کردند که سلیمان سوگند یاد نموده و تهدید کرده است در صورتی که از حضور در کشور وی خودداری کنید به نبردتان خواهد آمد.

اینجا بود که بلقیس دانست سلیمان، پیامبر و فرستاده‌ی خداست و در تهدید خود صادقانه عمل خواهد کرد و توان مخالفت او را ندارد. از این‌رو همراه با اشراف و بزرگان قوم خود به تدارک ساز و برگ حرکت به سوی وی پرداخت. سلیمان که از حرکت بلقیس آگاه شد، خواست برخی از نعمت‌هایی را که خداوند به عنوان معجزه به او عنایت کرده بود، به بلقیس ارائه دهد تا دلیلی بر پیامبری او باشد.

از این‌رو به جنّیانی که پیرامون او بودند گفت: کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را قبل از آن که با قومش نزد من آمده، پیش من حاضر کند تا آنان از قدرت خداوند آگاه شوند.

دیوی از جنیّان گفت: قبل از این که از جای خود برخیزی آن را نزد تو خواهم آورد. یکی از دستیاران سلیمان که از علوم کتب آسمانی بهره داشت اعلام نمود که: من سریع‌تر از یک چشم بر هم زدن آن را نزد تو خواهم آورد و تخت را در برابر سلیمان گذاشت. سلیمان چون تخت را دید، گفت: این از الطاف خداوند اســـت تا ما را بیازماید که او را سپاس می‌گوییم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یا از ناسپاسانیم. ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ، قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ، قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ هذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ (نمل: ٤٠-٣٨)

سلیمان به مأمورانش دستور داد تا ظاهر تخت را مقداری تغییر دهند. زمانی که بلقیس وارد شد با حالتی از حیرت و تردید در برابر تخت درنگ کرد و موقعی که از او پرسیده شد آیا این همان تختی است که در کشورت رها کردی؟ پاسخ داد: گویی همان است و وقتی مطمئن شد که این یک معجزه است به سلیمان گفت: البته من قبل از این معجزه هم به واسطه‌ی اموری که از هُدهُد مشاهده کرده و نشانه‌هایی که از زبان فرستادگان خود شنیدم، به قدرت خداوند و صحت پیامبری شما آگاهی پیدا کرده بودم، ولی از آن جایی که در میان مردمی کافر پیشه زندگی می‌کردم تا این زمان ایمان خود را کتمان می‌کردم، آنگاه افزود: پروردگارا! من با پرستش خورشید بر خود ظلم و ستم روا داشتم، ای خدای جهانیان! اینک همراه با سلیمان در برابر عظمت تو کُرنش می‌کنم؛ زیرا تنها تو شایسته‌ی پرستشی. ﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لاَ يَهْتَدُونَ، فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ، وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ، قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (نمل: ٤٤-٤١)

۲. ٤. نکته‌ها، عبرت‌ها و برداشت‌ها در سرگذشت قوم سبأ

قرآن حکیم آنگاه که سرگذشت ملکه‌ی سبأ و دریافت نامه‌ی تهدید آمیز سلیمان (ع) در حمله به کشورش را بازگو می‌کند، در خصوص به‌کارگیری نظام مشورتی، درسی آموزنده به ما می‌دهد که بلقیس چه موضعی در قبال آن اتخاذ کرد؟ آیا به‌تنهایی موضع‌گیری کرد و خواهان اجرای آن شد؟ پاسخ منفی است. او بزرگان قومش را گرد آورد و به آنان گفت: ﴿أَلاَّ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ (نمل: ۳۱)

در این گفته، بر اصل نظام شورایی که جهان امروز آن را به عنوان اساس قوانین خود پذیرفته و نام های گوناگونی مانند مجلس نمایندگان، مجلس عوام، مجلس سنا، مجلس ملی و دیگر نام‌ها بر آن اطلاق کرده، تأکید شده است.

- بنابراین شورا، رکنی از ارکان حکومت صالح و شایسته است که برای امّت خیر و صلاح به ارمغان آورده و از ضرر و زیان‌هایی که ممکن است در اثر هوا و هوس‌ها، طمع ورزی‌ها، غرض‌های شخصی و غرور فرمانروایانش، گریبان‌گیر جامعه شود، جلوگیری می‌کند.

- ملکه‌ی سبأ اصل شورا را برای خود مقرر داشته بود و اسلام نیز از آن به شایستگی یاد

کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول و ارکان حکومت اسلامی به شمار آورده است.

– پایداری در راه عقیده هم که از صفات انبیاء و اولیای الهی است، در گفته‌ی سلیمان به فرستادگان بلقیس که حامل هدایای وی بودند، به خوبی روشن است:

﴿قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ﴾ (سبأ: ۳۶)

حضرت سلیمان (ع) با این سخن می‌خواست برتری جنبه‌های معنوی را بر جنبه‌های مادی بیان کند، لذا با وجود این که از لحاظ ثروت مادی هم بسی فراتر از ملکه‌ی سبأ بود؛ نفرمود آنچه را خداوند به من داده بیشتر از چیزی است که به شما داده است، بلکه فرمود: برتر از چیزی است که به شما داده است.

همان‌طور که می‌دانیم مردم از آغاز آفرینش به وسیله‌ی مال و دارایی در بوته‌ی آزمایش گذاشته شده‌اند. مال و منال در کلیه‌ی امور زندگی سخت مورد توجهشان بوده است، از این‌رو بلقیس خواست سلیمان را هم بدین وسیله بیازماید و لذا هدایایی سخت ارزشمند برایش ارسال کرد و منتظر ماند بداند تا چه اندازه این حربه در او تأثیر خواهد گذاشت و این که آیا این هدیه می‌تواند وی را به سکوت و چشم‌پوشی از دعوت و انصراف از تهدیدش وادار کند. پاسخ سلیمان برای بلقیس و همه‌ی کسانی که می‌اندیشند، بسیار آموزنده و روشنگر بود: ﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ﴾ (نمل: ۳۶)

در سخن سلیمان بر ارزش‌های بلند معنوی و حق‌طلبی و دوری از هرگونه زرق و برق و غرور در پست‌های حساس و فریبنده‌ی دنیا تأکید شده است و همچنین می‌تواند مورد توجه صاحبان مناصب مهم و خصوصاً قاضیان که خطر وسوسه در مقابل رشوه آنان را تهدید می‌کند، باشد و هدیه‌ی بلقیس در حقیقت رشوه‌ای بود که می‌خواست به واسطه‌ی آن سلیمان را تحت تأثیر قرار دهد، ولی سلیمان نبی و سلیمان صفتان فریب مظاهر فریبنده‌ی این دنیا را نمی‌خورند و در پی حقیقتی هستند که هیچ ارزش مادی بدان پایه نمی‌رسد.

– درس و عبرت دیگری که می‌توان از سرگذشت سلیمان و بلقیس گرفت؛ همانا درس تواضع و فروتنی است. هنگامی که هدهد پس از غیبتی به ظاهر ناموجه به نزد سلیمان بازگشته و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، پاسخ می‌دهد: از چیزی آگاهی یافته‌ام که تو از آن آگاه نیستی. ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ﴾ (نمل: ۲۲)

خدای متعال به هُدهُد الهام کرد که چنین پاسخی به سلیمان بگوید و به او یادآور شود که به رغم فضل پیامبری و حکمت و انواع علوم و احاطه به دانستنی‌های بسیار، او از چیزی خبر دارد که سلیمان از آن بی‌خبر است و به این طریق او را در دانشی که داشت مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌دهد و به او می‌گوید که یکی از ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین آفریدگان الهی توانسته است از قضیه‌ای آگاه شود که تو از آن آگاه نیستی.

سلیمان جز این چیزی نگفت: ﴿سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (نمل: ۲۷) سلیمان

مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم
سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

در این گفته به علم هدهد اذعان کرده و آن را به تحقیق و بررسی موکول نموده است. او با آن علم و دانشی سرشـار که خداوند به او عطا کرده بود و در قرآن به آن اشاره شده است: ﴿وَ لَقَدْ آتَیْنَا دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ عِلْماً وَ قَالاَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَی کَثِیرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ﴾ (نمل: ۱۵) آن سخن را بر زبان آورد.

– نکته‌ی دیگری که از زندگانی حضرت سلیمان (ع) می‌آموزیم این است که جمع بین دنیا و آخرت ممکن است.

– امپراطوری سلیمان از لحاظ عظمت، قدرت، ثروت و جلال و شکوه کم نظیر بوده است، ولی این باعث نمی‌شد که سلیمان لحظه‌ای از یاد خدا غافل باشد و این درس دیگری برای حاکمان و زمامداران و حتی مردم عادی می‌باشد.

خداوند بزرگ در قرآن فرموده است: ﴿وَ ابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللّٰهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لاَ تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَ أَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَیْکَ وَ لاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ﴾ (قصص: ۷۷)

در سرگذشت قوم سبأ خواندیم که خداوند به آنان نعمات فراوانی ارزانی داشته بود، ولی آنان غرق در باده‌ی عیش و تنعّم از یاد خدا غافل گشته و از ناسپاسان شدند. نکته‌ی عجیب دیگری که در قصّه‌ی قوم سبأ به چشم می‌خورد درخواست اشراف و ثروتمندان قوم است که از خداوند می‌خواهند بین منازل سفر آن‌ها فاصله اندازد تا دیگر– به زعم آنان– هر بی سروپایی نتواند به راحتی سفر کند. ﴿رَبَّنَا بَاعِدْ بَیْنَ أَسْفَارِنَا﴾ (سبأ: ۱۹) البته آنان با این درخواست در حقیقت بر خود ستم کردند. ﴿وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (سبأ: ۱۹) و خداوند آنان را به وسیله‌ی سیلی بنیان کن سخت تارومار کرد تا مایه‌ی عبرت دیگران باشند: ﴿فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَیْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ وَ مَزَّقْنَاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ﴾ (سبأ: ۱۹). ولی متأسفانه به قول امام علی بن ابی‌طالب (ع): «عبرت‌ها چقدر فراوان‌اند و عبرت پذیران چه اندک؛ «ما أکثَرَ العِبَرَ و أقَلَّ الاعتِبارَ!» (نهج البلاغه: حکمت ۲۹۷) امروزه نیز انسان‌هایی وجود دارند که همه چیز را برای خود خواسته و از پیشرفت، موفقیّت، شادابی، سلامت و برخورداری دیگران سخت رنج می‌برند. اینان به بلای حسد، بخل، خودخوری و بیماری‌های گوناگون روحی و روانی دچار و سخت نیازمند یاری دلسوزان و خیرخواهانند که به هر طریق ممکن به آنان کمک شود.

در کل این داستان از موهبت علم وافری که خداوند در اختیار سلیمان گذاشته شروع می‌شود و به فرمانبرداری در مقابل فرمان خدا ختم می‌گردد. سلیمان به امر خداوند توانست تکبر و غرور بلقیس را ابتدا در هم شکسته و این که آن حضرت ثابت نمود هدف نهایی تمامی انبیای الهی کشورگشایی نیست، بلکه هدف غایی و نهایی این است که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر خالق عظیم هستی سر تسلیم و تعظیم فرود آورند.

نتیجه‌گیری

تاریخ گذشـــتگان درس‌های بزرگی به انسان‌های هر عصر می‌آموزد که با استفاده از آن‌ها می‌توان از انحراف و فســاد دوری جُســت و مصالح زندگی و سعادت واقعی را دریافت. البتّه این امر زمانی به دست می‌آید که با بینش ژرف و محقّقانه‌ی تاریخ و قصّه‌های واقعی تاریخی مورد مطالعه قرار گیرند. با آن که قرآن کتاب تاریخ نیست، ولی باید پذیرفت که در قصص قرآنی نمودِ بارزی از تاریخ واقعی بشــر نهفته است. اعجاز قرآن تنها در این نیست که زیباترین داستان‌ها را با رساترین و فصیح‌ترین بیان، آن هم با بهره‌گیری از الفاظ دلنشین و نهایت هماهنگی ارائه کرده اســت؛ بلکه از آن جهت است که سرگذشت اقوام گذشته و احوال آیندگان و احتیاجات آنان را تا روز قیامت، آن هم با شــیواترین الفاظ و بهترین نظم و ترتیب بیان نموده است.

از نکات بسیار مهمی که در قصص قرآنی وجود دارد آن است که در آن متمسّک به عنصر خیال نگشته و افسانه و اســطوره را مجال نداده است. لذا شخصیّت‌ها و عناصر تاریخ‌ساز قرآن (مانند نوح، هود، صالح، سلیمان و ...) کاملاً واقعی و راستین بوده‌اند.

تأکید اصلی قرآن در برنامه‌های تربیتی خود، در قالب داســتان، بر شــخصیت‌های نمونه اســت؛ یعنی به جای پرداختن صرف به تئوری‌هــای گفتاری، یک نتیجه و مطلوب عملی را معرفی می‌کند. از ســوی دیگر داستان‌های پیشــینیان مجموعه‌ای است از پرارزش‌ترین تجربیــات آن‌ها و می‌دانیــم که محصول زندگی چیزی جز تجربه نیســت. به همین دلیل مطالعه‌ی تاریخ گذشــتگان، عمر انسان را –درست به اندازه‌ی عمر آن‌ها– طولانی می‌کند؛ چرا کــه مجموعه‌ی تجربیات دوران عمر آن‌ها را در اختیار انســان می‌گذارد. به هر روی قصّه‌های قرآن، سرنوشــت گذشتگان را پیش روی بشر می‌نهد تا به وسیله‌ی آنان فرجام و سرنوشت خود را رقم زنند.

در این پژوهش نیز با بهره گیری از کتاب قرآن ابتدا سرگذشت قوم سبأ و حضرت سلیمان مورد مداقه قرار داده شد و سپس با بررسی این داستان در متون تاریخی جنبه تاریخ نگارانه آن نیز روشــن شــد و همچنین عبرت‌ها و درس‌هایی که می‌توان از آن گرفت تا در هر دو سرای به خوشبختی رسید، بیان شد.

کتابنامه

– قرآن کریم، ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند.
– ابوالفتوح رازی، حسین بن علی ابن احمد الخزاعی النیشابوری (۱۳۷۰): «*روض الجنان و روح الجنان فی التفســیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی*»، با تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
– بُستانی، محمود (۱۳۸۶): «*پژوهشــی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن*»، ترجمه‌ی موسوی دانش، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ چهارم.

– بحرانی، علامه سید هاشم (۱۳۸۹): «*تفسیر البرهان*»، مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا، تهران: انتشارات کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، چاپ اول.
– بی‌آزار شـیرازی، عبدالکریم و حجّتی کرمانی، محمد جواد (۱۳۷): «*تفسـیر کاشف*»، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
– ثعالبی نیشـابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۷٦): «*ثمار القلوب فی المضاف و المنسـوب*»، ترجمه دکتر رضا انزابی نژاد، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
– جزایری، سـید نعمت الله (۱۳۸۱): «*قصص الانبیاء*»، ترجمه‌ی فاطمه مشایخ، تهران: انتشارات فرحان، چاپ اول.
– حورانی، جُرج ف، (۱۳۳۸): «*دریانوردی عرب در دریای هند در روزگار باستان و در نخستین سده‌های میانه*»، ترجمه‌ی دکتر محمّد مقدم، تهران: انتشارات ابن سینا.
– خزائلی، محمد (۱۳۷۸): «*اعلام قرآن*»، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
– زیدان، جرجی (۱۸٤): «تاریخ تمدن اسـلامی»، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم.
– شـهیدی، سید جعفر (۱۳۸۳): «*تاریخ تحلیلی اسـلامی*»، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اوّل.
– عباس نژاد، محسن و دیگران (۱۳۸۵): «*قرآن، ادب و هنر*»، مشهد: مؤسسه انتشاراتی بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
– فروزانفـر، بدیع الزمـان (۱۳۸۱): «*احادیث و قصص مثنوی*»، ترجمه کامل و تنظیم مجدد از حسـین داودی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
– مطهری، مرتضی (۱۳۷۷): «*مسئله‌ی شناخت*»، تهران: انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم.
– مکارم شـیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۸۹): «*تفسیر نمونه*»، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و پنجم.
– ملبوبی، محمدتقی (۱۳۷٦): «*تحلیلی نو از قصص قرآن*»، تهران: انتشارات امیرکبیر.
– میبدی، ابوالفضل رشـیدالدین (۱۳۸۹): «*کشف الاسرار و عده الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)*»، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم.
– نسـفی، عزیزالدین بن محمد (۱۳۸۱): «*الانسـان الکامل*»، به تصحیح ماژیران موله، تهران: انتشارات طهوری، چاپ ششم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Bibliography

– The Holy Quran, translated by Mohammad Mehdi Fooladvand.
– Abu al-Futuh al-Razi, Husayn ibn Ali ibn Ahmad al-Khaza’i al-Nishaburi (1991): , First Edition.
– Bostani, Mahmoud (2007): “Research in the Artistic Effects of Quranic Stories”, translated by Mousavi Danesh, Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation, fourth edition.
– Bahrani, Allameh Seyed Hashem (2010): “Tafsir al-Burhan”, Translators: Dr. Reza Nazemian, Dr. Ali Ganjian and Dr. Sadegh Khorsha, Tehran: Kitab Sobh Publications in collaboration with the Public Libraries Foundation, first edition.
– Biazar Shirazi, Abdolkarim and Hojjati Kermani, Mohammad Javad (137): “Tafsir Kashif”, Tehran: Islamic Culture Publishing Office, first edition.
– Tha’labi Neyshabouri, Abu Mansour Abdolmalek bin Mohammad (1997): “The fruit

of hearts in addition and attribution", translated by Dr. Reza Anzabi Nejad, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press.
- Jazayeri, Seyyed Nematullah (2002): "Stories of the Prophets", translated by Fatemeh Mashayekh, Tehran: Farhan Publications, first edition.
- Horani, George F. (1959): "Arab navigation in the Indian Ocean in ancient times and in the first Middle Ages", translated by Dr. Mohammad Moghadam, Tehran: Ibn Sina Publications.
- Khazaeli, Mohammad (1999): "Announcement of the Quran", Tehran: Amirkabir Publishing Institute, fifth edition.
- Zidan, Georgi (184): "History of Islamic Civilization", translated by Ali Javaher Kalam, Tehran: Amirkabir Publications, 11th edition.
- Shahidi, Seyed Jafar (2004): "Islamic Analytical History", Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company in collaboration with the University Publishing Center, first edition.
- Abbasnejad, Mohsen et al. (2006): "Quran, Literature and Art", Mashhad: Publishing Institute of Quranic Research Foundation and University, First Edition.
- Forouzanfar, Badi-ol-Zaman (2002): "Masnavi Hadiths and Stories", complete translation and rearrangement by Hossein Davoodi, Tehran: Amirkabir Publications, second edition.
- Motahari, Morteza (1998): "The Problem of Cognition", Tehran: Sadra Publications, Twelfth Edition.
- Makarem Shirazi, Nasser and others (2010): "Sample Interpretation", Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyya Publications, thirty-fifth edition.
- Malboei, Mohammad Taghi (1997): "A New Analysis of Quranic Stories", Tehran: Amirkabir Publications.
- Meybodi, Abolfazl Rashid al-Din (2010): "Kashfat al-Asrar wa'd al-Abrar (known as the commentary of Khajeh Abdullah Ansari)", by Ali Asghar Hekmat, Tehran: Amirkabir Publications, eighth edition.
- Nasafi, Aziz al-Din ibn Muhammad (2002): "The Perfect Man", edited by Majiran Mullah, Tehran: Tahoori Publications, sixth edition.

سال سوّم
شمارهٔ اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸